



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: ترتب - کلام امام خمینی - مقدمه ششم
سال دهم
تاریخ: ۱۵ / بهمن / ۱۳۹۷
مصادف با: ۲۸ جمادی الاولی ۱۴۴۰
جلسه: ۷۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم امام خمینی برای تصحیح امر مهم بدون نیاز به اشتراط به عصیان امر اهم، بیانی دارند که متشکل از شش مقدمه است. تا کنون پنج مقدمه را بیان کردیم که انشاء الله بعد از ذکر مقدمه ششم، یک جمع بندی از مقدمات و سپس نتیجه گیری در بحث ترتب خواهیم داشت.

ادامه مقدمه ششم

در مقدمه ششم امام خمینی بر یک نکته اساسی تکیه می کنند و آن این که احکام شرعیه مقید به قدرت نیستند، نه به تقیید شرعی و نه به تقیید عقلی، یعنی نه شرعا و نه عقلا مقید به قید قدرت نیستند و کذلک قید علم. آن چه که بخصوص این جا مد نظر است قید قدرت است که در مورد آن بحث می کنیم.

عرض کردیم عدم تقیید به قید علم و قدرت را یک دلیل به صورت مشترک اثبات می کند و آن قاعده قبح عقاب بلا بیان است. تقریب استدلال را در جلسه قبل به طور مفصل ذکر کردیم و گفتیم: تکالیف نمی توانند مقید به قید قدرت و علم باشند.

دلیل دوم بر عدم تقیید تکالیف به قید علم

این که احکام شرعی مقید به قید علم نیستند به این جهت است که اگر احکام شرعیه را مقید به قید علم بدانیم، از قبیل واجبات مشروط می شود. اگر در واجبات مشروط، شک در تحقق شرط داشته باشیم، این شک موجب شک در تحقق مشروط نیز می شود. مثلا طبق نظر مشهور وجوب حج یک وجوب مشروط است، حج یک واجب مشروط است، شرط آن نیز استطاعت است. اگر شک در تحقق استطاعت به عنوان یک شرط کنیم، این شک باعث می شود در اصل وجوب حج نیز شک کنیم. زیرا شک در تحقق شرط مساوی با شک در تحقق مشروط است. وقتی شک داریم استطاعت حاصل شده است یا نه، قهراً معنایش این است که در اصل وجوب حج شک داریم. وقتی اصل وجوب حج مشکوک شد، در موارد شک در تکلیف، اصل برائت جاری می شود. اگر شک در اصل وجوب یک تکلیف داشته باشیم، اصالة البرائه اقتضا می کند بگوئیم این تکلیف واجب نیست. اصولین معمولاً در شبهات بدویه وجوبیه یا تحریمیه اصل برائت جاری می کنند. البته عده ای قائل به احتیاط هستند که قبلاً گفتیم که چه کسانی هستند.

پس در واجبات مشروط شک در شرط، به معنای شک در مشروط است و مشروط وقتی یک تکلیف باشد یعنی یک تکلیف باشد، در شک در تکلیف بحسب قاعده باید اصل برائت جاری کنیم. حال ببینیم آیا این قاعده در جایی که علم را یک شرط شرعی برای واجبی بدانیم، آیا قابل پیاده شدن است یا خیر؟

طبق فرض علم مانند استطاعت یک شرط شرعی برای واجبات و تکالیف است. وقتی می‌گوییم: علم از شرایط عامه تکالیف است یعنی مانند استطاعت یک شرط برای تکالیف محسوب می‌شود. اگر علم بعنوان شرط تکلیف مطرح شد و ما شک در تکلیف داشته باشیم، نتیجه‌اش قطع به عدم تکلیف است. دقت کنید معنای علم به تکلیف به عنوان شرط در تکلیف این است که وقتی تکلیف ثابت می‌شود که شما یقین و علم داشته باشید. اگر علم به تکلیف داشتید حکم و تکلیف ثابت است والا ثابت نیست. حال شما فرض کنید علم به تکلیف ندارید، بلکه شک دارید، شک در تکلیف خواه ناخواه بمعنای عدم ثبوت التکلیف است. زیرا شک در تکلیف مقابل علم است وقتی در تکلیف شک می‌کنید، یعنی تکلیف برای شما مقطوع العدم است. زیرا شک در شرط تکلیف بمعنای در اصل تکلیف است. اگر کسی شک در تکلیف کند، نتیجه این شک یقین به عدم تکلیف است. یقین دارد که این تکلیف متوجه او نیست و اگر یقین به عدم تکلیف داشت، می‌توانیم بگوییم: این جا جای اصالة البرائة است. زیرا اصالة البرائة جایی است که انسان شک در تکلیف داشته باشد. اگر علم را شرط تکلیف بدانیم، کسی که شک در تکلیف می‌کند یقین به این پیدا می‌کند که مکلف نیست. زیرا درست است که او شک در تکلیف دارد ولی شک او در تکلیف یعنی «عدم العلم بالتکلیف»؛ یقین دارد علم به تکلیف ندارد و یقین به عدم علم به تکلیف یعنی یقین به عدم تحقق شرط تکلیف و یقین به عدم تحقق شرط تکلیف یعنی یقین به عدم تکلیف. این بخاطر خصوصیتی است که علم دارد.

در مورد استطاعت همان‌طور که مثال زدیم با این مشکلات مواجه نمی‌شدیم. آن‌جا گفتیم شک در استطاعت مساوی با شک در وجوب حج است. شک می‌کنیم که حج واجب است یا نه؟ با اصل برائت می‌گوییم: واجب نیست. اما وقتی علم را تجزیه و تحلیل می‌کنیم، خود علم خصوصیتی دارد که شک در آن سر از یقین به عدم تکلیف در می‌آورد و این بخاطر خصوصیت علم است. پس اگر علم را شرط تکلیف بدانیم، معنایش این است که تا علم به تکلیف نیاید تکلیف ثابت نیست. حال اگر کسی شک در تکلیف کند معنایش «عدم العلم بالتکلیف» است. طبق فرض علم به تکلیف، شرط تکلیف بود. پس وقتی علم به تکلیف نباشد، اصلاً تکلیف نیست. زیرا طبق فرض علم شرط تکلیف است.

آیا اگر جایی یقین به عدم تکلیف داشتیم، می‌توانیم سراغ برائت برویم؟ برائت برای شک در تکلیف است. جایی که یقین داریم تکلیفی ثابت نیست دیگر اصل برائت جاری نمی‌شود.

نتیجه این که مشهور و کسانی که قائل به این هستند که علم شرط تکلیف است، یا باید معتقد باشند در شک در تکلیف برائت جاری نمی‌شود، یا باید دست از شرطیت علم برای تکلیف بردارند. بالاخره آن‌ها قائل هستند که در موارد شک در تکلیف اصل برائت جاری می‌شود. پس معلوم می‌شود که علم، شرطیت برای تکلیف ندارد.

امام خمینی نظیر همین بیان و دلیل را در مورد قدرت نیز ذکر کردند.

دلیل دوم بر عدم نقید تکالیف به قدرت

گفتیم طبق نظر کسانی که قدرت را شرط تکلیف می‌دانند (منظور از قدرت، قدرت عقلی است) یعنی قدرت شرط شرعی تکلیف است، مثل این که استطاعت شرط شرعی وجوب حج است.

فرض کنیم کسی شک دارد که آیا قدرت و توان انجام تکلیف را دارد یا خیر؟ الان نمی‌داند که آیا قادر به انجام این تکلیفی که به او شده است می‌باشد یا خیر؟ همچنین فرض می‌کنیم که او فحص و جستجو کرده و به این نتیجه رسیده که نمی‌داند، آیا می‌تواند از

پس این تکلیف بر بیاید یا خیر؟ پس شک در قدرت دارد. بحسب قاعده‌ای که گفتیم اگر شک در قدرت بعنوان یک شرط شرعی پیدا کند، چون منجر به شک در تکلیف می‌شود باید اصل برائت جاری کند. طبق آن قاعده، این‌جا، جای اصل برائت است. زیرا شک در شرط بمعنای شک در مشروط است و چون این‌جا مشروط تکلیف است، شک در تکلیف مجرای اصل برائت است. جریان اصل برائت به حسب آن است که شک در قدرت سر از شک در اصل تکلیف در می‌آورد و در شک در اصل تکلیف باید برائت جاری کرد. اما ببینیم مشهور به همین قاعده در مورد شک در قدرت پایبند هستند یا خیر؟

لکن مشهور در موارد شک در قدرت قائل به جریان اصل احتیاط هستند. یعنی می‌گویند: اگر شک داریم که قدرت بر تکلیف داریم یا نداریم، این شک باعث نمی‌شود که بگوییم: چون قدرت شرط تکلیف است و الان مشکوک است پس تکلیف برای ما مشکوک است، لذا باید برائت جاری کنیم. بلکه می‌گویند: این‌جا، جای جریان اصل احتیاط است. نمی‌شود به راحتی تکلیف را نفی کرد. این‌جا باید بگوییم: تکلیف به عهده شما ثابت است. بعلاوه مسئله این است که مکلف نمی‌تواند کاری کند که زمینه توانایی او نیز از بین برود.

حال جای این سوال است که چه فرقی است بین استطاعت بعنوان شرط برای وجوب حج که شک در آن، شک در اصل وجوب حج است و با اصل برائت وجوب حج نفی می‌شود، ولی این‌جا اگر شک در قدرت داشته باشید، سراغ اصل برائت نمی‌روید و به اقتضاء اصل احتیاط حکم می‌کنید که تکلیف ثابت است.

این مطلبی است که امام خمینی در این مقام برای اثبات عدم شرطیت قدرت ذکر کردند. یعنی خلاصه اگر بخواهیم قدرت را به عنوان شرط شرعی تکلیف بدانیم در موارد شک در قدرت باید اصل برائت جاری کنیم، در حالی که مشهور این‌جا اصل احتیاط جاری می‌کنند نه برائت و این نشان می‌دهد که مشهور یا باید دست از اصل احتیاط بردارند یا شرطیت قدرت را قبول کنند. ملاحظه فرمودید بیانی که برای عدم شرطیت علم و عدم شرطیت قدرت ذکر شد یکسان است.

دلیل سوم بر عدم تقید تکالیف به قدرت

قبلا در بحث مقدمه واجب بیان کردیم که مقدمه واجب چهار قسم است: ۱. مقدمه وجود؛ ۲. مقدمه صحت؛ ۳. مقدمه علم؛ ۴. مقدمه تکلیف (وجوب).

بعضی از این اقسام از محل بحث خارج هستند. مثلاً مقدمه علم یا مقدمه تکلیف (وجوب) از محل نزاع در باب مقدمه واجب خارج است. آن‌چه که در بحث مقدمه واجب داخل است مقدمه وجود است. در مقدمه وجود بحث است که آیا شرعاً واجب است یا نیست؟ مثل این‌که رفتن بالای پشت بام وجوداً و خارجاً متوقف بر نصب نردبان است. بحث این بود که این مقدمه وجودی برای آن واجب، آیا خودش واجب بوجوب شرعی مستقل است یا لا؟ مقدمه صحت نیز به مقدمه وجود بر می‌گردد که در مباحث قبلی آنرا توضیح دادیم. مقدمه وجوب مسلماً از محل نزاع خارج بود. یکی از مقدمات وجوب، شرط است.

اگر بگوییم: قدرت شرط تکلیف و مقدمه وجوب تکلیف است، لازمه‌اش این است که اگر انسان کاری انجام دهد که قدرت را از خود زائل کند اشکالی نداشته باشد. یعنی اگر انسان تحصیل مقدمات وجوب نکند اشکالی ندارد. آیا کسی که حج بر او واجب نیست به دلیل این که استطاعت ندارد بر او لازم است که تحصیل استطاعت کند؟ خیر، تحصیل استطاعت لازم نیست. حتی بعضی از علماء گفته‌اند که مکلف می‌تواند کاری کند که مستطیع هم نشود و اموالی که دارد ببخشد و این کار نه مکروه است و نه گناه. (البته آثار

اخلاقی آن مسئله دیگری است) از نظر مولی این شخص گناه کار نیست و فعل حرام و مکروه انجام نداده است. پس اگر چیزی شرط شرعی یک تکلیف شد، تحصیل آن شرط برای عمل به آن تکلیف لازم نیست، بلکه پیش‌گیری از تحقق آن شرط نیز مشروع است. مثل استطاعت که کاملاً روشن و واضح است.

اگر قدرت را شرط تکلیف بدانیم و بگوییم تکلیف شرعاً مشروط به قدرت است معنایش این است که قدرت از مقدمات وجوب یا تکلیف است و بعنوان یک شرط و مقدمه تحقق وجوب و تکلیف است. حال اگر کسی قبل از آن که شرط محقق شود کاری کند که قدرت از او زائل شود و توان انجام تکلیف را نداشته باشد آیا مجاز است این کار را انجام دهد؟ خیر، عقل چنین اجازه‌ای را به انسان نمی‌دهد. عقل اجازه نمی‌دهد که انسان قدرت خود را بر انجام تکلیف از بین ببرد و کاری کند که نتواند عمل به تکلیف کند. عقل چنین اجازه‌ای به مکلف نمی‌دهد.

همین که از دید عقل از ازاله قدرت برای دور شدن از تکلیف جایز نیست، نشان می‌دهد که قدرت شرط تکلیف نیست. اگر قدرت شرط تکلیف بود، انسان باید می‌توانست مثل سایر شروط تکلیف مثل استطاعت کاری کند که آن شرط محقق نشود در حالی که عقلاً چنین حقی ندارد و این حاکی از این است که قدرت شرط تکلیف نیست.

پس چون این چنین است که انسان نمی‌تواند قدرت را از خودش زائل کند، پس معلوم می‌شود که قدرت شرطیت شرعی برای تکلیف ندارد. زیرا اگر قدرت شرط شرعی بود، مکلف می‌توانست آن را از خودش زائل کند. پس اکنون که عقلاً حق ندارد قدرت خودش را برای انجام ندادن تکلیف از بین ببرد، نشان می‌دهد که قدرت شرط تکلیف نیست.^۱

سوال

استاد: این دو مسئله است، اول اینکه به هر طریقی نگذارد استطاعت حاصل شود حج بر او واجب نمی‌شود، ولو این که با پول‌هایش قمار کند. اما این که این پول‌ها را در چه مسیری خرج کرده است طبق حکم عملش درباره آن حکم می‌شود. اگر شراب خواری کرد بخاطر شراب خواری گناه کرده است، اگر دور بریزد بخاطر اسراف مواخذه می‌شود.

نتیجه مقدمه ششم

بر خلاف آنچه مشهور گفتند که علم و قدرت از شرایط عامه تکالیف هستند، امام خمینی می‌فرماید: به هیچ وجه این چنین نیست و علم و قدرت شرط تکلیف نیستند، نه شرط عقلی و نه شرط شرعی. پس نقش و علم و قدرت چیست؟ اگر عالم و قادر باشند دیگر عذری ندارند، اما اگر کسی جاهل باشد یا عاجز باشد عذر دارد. یعنی عقاب او قبیح است. به عبارت دیگر جهل و عجز معذر هستند و فرق است بین این که این دو را به عنوان معذر بشناسیم یا شرط تکلیف. علم و قدرت عذر درست کن هستند و جلوی تحقق عقاب را می‌گیرند، ولی شرط تکلیف نیستند.

بحث جلسه آینده

تا کنون شش مقدمه از امام خمینی بیان شد و گفتیم نتیجه سه مقدمه اول این شد که از نظر شرعی مسئله چگونه است و اشتراطی در کار نیست و نتیجه سه مقدمه دوم نیز این شد که از نظر عقلی این شرطیت وجود ندارد که جمع‌بندی آن را در جلسه بعد بیان می‌کنیم.

«الحمد لله رب العالمین»

^۱ مناہج الوصول، سید روح الله موسوی خمینی، ج ۲، ص ۲۰.